

اگرچه قصه ای بس دلنواز است ...

نقدی بر چاپ حروفی «قصه سلیمان»

۳۱-۳۱۴

چکیده: کتاب «قصه سلیمان» تألیف ابویعقوب یوسف بن علی بن عمر تبریزی در اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ قمری است. این کتاب اخیراً به چاپ حروفی رسیده، اما شوربختانه، غلطهای فراوان بدان راه یافته، چندان که متن از حیث ارتفاع بیرون شده است. این بی سامانی، البته محصول اهلیت نداشتن مباشران چاپ این کتاب است. مقاله حاضر، که نمونه هایی اندک از آشفتگیهای بسیار کتاب مزبور را نشان داده، گواهی است بر این دعوی.

کلیدواژه: قصه سلیمان، ابویعقوب یوسف بن علی بن عمر تبریزی، نقد

قصه سلیمان (ع)، ابویعقوب یوسف بن علی بن عمر تبریزی، مصحح: علیرض قصه سلیمان (ع)، ابویعقوب یوسف بن علی بن عمر تبریزی، مصحح: علیرضا امامی، اردوان امیری نژاد، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن، ص ۴۵۴. امامی، اردوان امیری نژاد، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن، ص ۴۵۴.

A Critique of the Published Version of «The Story of Solomon»

Farzad Ziaei Habibabadi

Abstract: The book «The Story of Solomon» is a book written by Abū Yaʿqūb Yūsuf ibn Ali ibn ʿUmar Tabrīzī in the late 6th and early 7th lunar centuries. This book has recently been published, but unfortunately, many mistakes have been made in it, so many that the text has become totally useless. This disorder is, of course, the product of the incompetence of the editors of this book. The present article, which shows a few examples of the book's many problems, is a testament to this claim.

Keywords: The Story of Suleiman, Abu Yaʿqūb Yusuf Ibn Ali Ibn ʿUmar Tabrīzī, Critique

وإن كانت قصة ممتعة للغاية ...
(ملاحظات نقدية على الطبعة الحروفية لقصة سليمان)
فرزاد ضيائي حبيب آبادي
الخلاصة: (قصة سليمان) هو عنوان كتاب ألفه أبو يعقوب يوسف بن علي بن عمر التبريزي في أواخر القرن السادس وأوائل القرن السابع الهجريين، وقد تم مؤخرًا طباعة هذا الكتاب طبعة حروفية. ولكن - ولسوء الحظ - وجدت أخطاء كثيرة طريقها إلى هذه الطبعة حتى جعلتها غير قابلة للاستفادة، والسبب في ذلك هو عدم كفاءة وأهلية المسؤولين عن هذه الطبعة. والدليل على هذا الادعاء هو ما ورد في المقالة الحالية التي تذكر نماذج قليلة من تلك الاشتباهات الكثيرة التي وردت في الطبعة الحروفية من الكتاب المذكور. المفردات الأساسية: قصة سليمان، أبو يعقوب يوسف بن علي بن عمر التبريزي، النقد.

قصه سلیمان (ع) کتابی است که در تابستان ۱۳۹۸ توسط انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن به چاپ حرفی رسیده است. این کتاب که «ظاهراً در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری تألیف شده»، اثر ابویعقوب یوسف بن علی بن عمر تبریزی است. اکنون آقایان دکتر علیرضا امامی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران) و اردوان امیری نژاد (از اهالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) دست به دست هم داده و آهنگ تصحیح این متن دیرینه سال نموده‌اند، اما در این کار بیش از یک نسخه در اختیار نداشته‌اند و چنان‌که می‌دانیم، تصحیح متون کهن بر اساس نسخه منحصر به فرد، دشواری‌ها و دست‌اندازهای خاص دارد و بیرون‌شدن از این مضایق را جد و جهدی بلیغ‌تر باید.

من در اثنای مطالعه این متن دلپذیر، یادداشت‌هایی در حواشی کتاب نگاشتم و چون شمار آن یادداشت‌ها فزونی گرفت، بر آن شدم تا بهری از آن را منتشر کنم. باشد که در چاپ‌های بعدی این کتاب نافع آید. البته در این مقاله نیز بر عادت مألوف به نسخه خطی مراجعه‌ای نداشته و آنچه نگاشته‌ام بر اساس قواعد صرف و نحو و بلاغت و روابط میان کلمات و عبارات در متن مزبور بوده است.

۱. ضبط‌های نادرست یا مشکوک

در قصه سلیمان به مواردی پر شمار برخوردیم که یا قطعاً نادرست است یا محل تأمل می‌نموده و لازم بوده است که موارد نادرست در متن تصحیح شود و به آنچه درخور تأمل است در حاشیه اشاره شود. از جمله آن موارد، حدود پنجاه نکته را استخراج کرده بودم که نه عضو هیئت علمی دانشگاه تهران بدان التفاتی داشته‌اند و نه دوستشان در فرهنگستان بدان عنایتی. اکنون از آن همه، برخی را می‌آورم:

- «هل رأیت احداً اطاع الله فعصاهُ شیءٌ، یعنی هرگز کس را دیدی که فرمان حق را استادگی نمود، آنگه چیزی از فرمان او سر «بتابد»؟» (ص ۴۸)

به قرینه عبارت عربی (... فعصاه...) واضح است که به جای «بتابد»، باید «بتایید»، به صیغه ماضی باشد.

- ای شب اگر هزار «کاری ست» مرو/وی صبح گرت هزار شادی ست مخند

در حاشیه نوشته‌اند: «کاری ست» «در ابتدا «شادیست» نوشته شده بوده است. سپس خط خورده و به صورت «کاریست» درآمده»، (پایان حاشیه مصححان) اما نحو جمله «اگر هزار کاریست» در مصراع نخست، عیبناک است. یا واژه‌ای که کاتب نوشته، «کارست» (= کار است) بوده یا بایستی توسط

مصححان بدین وجه تصحیح شده باشد.

- «اگر در عرصه قیامت او دامن من بگیرد و داد خود از من بطلبد، از عهده خون او «که بداریم؟»».
(ص ۶۴)

هر چه اندیشیدم، دریافتم «که بداریم» چه صیغه‌ای است! می‌دانیم که در بسیاری از دست‌نوشته‌ها به‌ویژه آنچه کهن‌تر است، حرف ربط «که» را که به «یاء» مجهول تلفظ می‌شده، به صورت «کی» می‌نوشته‌اند. مثلاً: «هر کی آمد عمارتی نو ساخت»، اما یکی از ویژگی‌های رسم الخطی دست‌نویس قصه سلیمان عکس اتفاق مزبور است، یعنی کاتب این نسخه در موارد متعدد، «کی» (= چه وقت) را به صورت «که» نوشته است. از جمله در سطر ۱۶ از همین صفحه که اتفاقاً در پاورقی شماره ۴ بدان اشاره کرده‌اند و نیز در صفحه ۱۴۳ پاورقی ۱، اما در موضوع مورد بحث گویا متوجه نبوده‌اند. جز این، «بداریم» نیز به نظر می‌رسد تحریف «بِداریم» (به درآیم) باشد. پس جمله مورد نظر چنین می‌شود: از عهده خون او «کی بداریم»؟

موارد دیگری که در این متن به جای «کی» (چه وقت)، واژه «که» آمده و مورد بی‌التفاتی واقع شده از این قرار است: ص ۹۸، س ۱؛ ص ۱۷۸، س ۵؛ ص ۱۸۰، س ۱۶؛ ص ۱۸۳، س ۱ و ۲؛ ص ۱۹۰، س ۲۳؛ ص ۱۹۹، س ۱۷.

- «اگرچه شریعت کشتن «او را» داشت، آخر واجب نکرد». (ص ۶۶)

ظاهراً این‌گونه باید باشد: اگرچه شریعت، کشتن «روا» داشت ...

- «چون بحث به چنین بُود، برابر غزا بُود و ثواب در شمار «نیاید». و اگر - والعیاذ بالله - ترویج بازار خود کند و در تقریر باطل کوشد، مستوجب ملامت قیامت و عقوبت آخرت گرد». (ص ۷۳)

اینجا هم روشن است که در عبارت نخستین، به جای «نیاید»، وجه مثبت، یعنی «بیاید» درست است.

- «بایستی که بدانستی که پیدا بُود که ذکای طفلی تا کجا بُود. کودکان نورسیده به «تک» رسند، اما به فرهنگ نرسند». (ص ۷۵)

با توجه به آرایه سجع که در این متن کاربرد فراوان دارد، گمان می‌برم به جای «تک»، باید «هنگ» بوده باشد که آن را غلط خوانده‌اند. از جمله معانی «هنگ»، «زور و قوت و قدرت» است (لغتنامه دهخدا) و اتفاقاً شاعران نیز این دو را با هم به کار داشته‌اند:

مردمان زمانه بی‌هنزند/زانکه فرهنگشان ندارد هنگ (مسعود سعد، لغتنامه دهخدا، ذیل «هنگ»)



پر و بال از تو یافته رادی / فرّ و هنگ از تو یافته فرهنگ (سنایی، همان)

پس عبارت مورد بحث، این‌گونه خواهد شد: کودکان نورسیده به «هنگ» رسند، اما به فرهنگ نرسند. عبارات پس از آن نیز مؤید نظر راقم است.

- «و اگرچه ملکه خوب سیرت به کمال فطنت و صفای درون، ذوق این سخن بشناسد، اما به حکم آنکه این کتاب پارسی ست، ناچار «مطیع» نظر عوام هم خواهد بود.» (ص ۸۵)

ظاهراً نه عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و نه دوست فرهنگستانی شان با تعبیر «مَطْمَحِ نظر» سابقه معرفتی نداشته‌اند!

- «کافر چو در پای ماچانِ «طبعی» پایمال هوای خود شده بود و از آن همه لذات آخرت محروم مانده [...]» (ص ۹۲)

پای ماچانِ «طبع» درست است.

- عافیتی دارد و «خرسندگی» / اینت حقیقت مَلِکِ راستین (ص ۱۰۶)

«خرسندگی» را جز اینجا در فهرست اشعار فارسی کتاب (ص ۴۵۰) نیز آورده‌اند و به دیوان سنایی (ص ۵۴۵) ارجاع داده‌اند، اما در دیوان سنایی «خرسندی» ضبط شده است.^۲

- داود گفت متی کی «می‌مرد»؟ گفت این زمان از دفن او می‌آیم.» (ص ۱۲۵)

در اینجا نیز به جای «می‌مرد» قاعدهٔ باید «مُرد» باشد.

- «و آوردند» که چهل هزار مرد از بنی اسرائیل به تشییع جنازهٔ داود حاضر بودند.» (ص ۱۳۱)

«آوردند» غلطی آشکار است و صورت درست، «آورده‌اند» است.

- «و ما الدنيا بباقیةِ بَحَّیْ / و ما حیّ علی الدنيا بباقی

تزد من تقی الدنيا فائی / اری الدنيا تجّهز لانطلاقی.» (ص ۱۳۲)

در باب این دو بیت که در فهرست اشعار عربی کتاب (ص ۴۵۳) هم عیناً به همین شکل ضبط

۲. دیوان سنایی غزنوی؛ به سعی و اهتمام [محمد تقی] مدرس رضوی؛ انتشارات سنایی، چاپ چهارم، تهران، بی‌تا، ص ۵۴۶.

شده، ذکر چند نکته در بایست است:

نخست اینکه در منابعی که راقم این حروف جستجو کرد، در بیت اول همه جا «لحی» آمده^۲ و همین درست است.

دو دیگر: معلوم است که کلمات قافیه (بباقی - لانطلاق) باید به صورت «ببایق - لانطلاق» (بدون یاء) نوشته شود و اگرچه نوشتن این «یاء» که شاید در حکم تأکید بر اشباع کسره به هنگام خواندن بوده، نزد کثیری از کاتبان آن قرون رواج و شیاع داشته، اما سکوت مصححان در اینجا وجهی ندارد، بلکه لازم بوده است که در متن یا حاشیه بدین نکته اشارتی رود.

سه دیگر: واژه «تزد» در آغاز بیت دوم نیز ظاهراً غلط است. البته من در جستجوهای خویش در منابع این بیت را نیافتم، اما به قرینه آیتی از قرآن کریم و عبارتی از حضرت علی (ع) گویا ضبط درست، «تَزَوَّد» است:

و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى. (بقره: ۱۹۷)

تَزَوَّدُوا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرِزُونَ أَنْفُسَكُمْ بِهِ عَدَاً. (نهج البلاغه، خطبه ۲۸)^۳

و چهارم اینکه جز آنچه گفتیم، در ضبط اجزای دیگر بیت نخست نیز در میان منابع اختلاف‌هایی هست.^۴

- «گفت: یا نبی الله سپر تدبیر دفع تیر تقدیر نکند و قضا و قدر احتیاط و حذر سود ندارد». (ص ۱۴۰)
نحو جمله دوم بدین صورت، بیمار است و گویا باید پس از «قضا و قدر»، حرف «را» افزوده شود.

- «منادیان ندا کردند در لشکر که سلیمان چنین می فرماید که رحمت خدا بر آن کس باد که طعامی آرزو دارد، بخواهد، از بهر وی بسازیم». (ص ۱۴۸)

در حاشیه نوشته‌اند: «دارد» بالای سطر نوشته شده» (پایان حاشیه)، اما توجه نداشته‌اند که واژه «دارد»، هر جای سطر نوشته شده باشد، این جمله بدین صورت باز هم خالی از خللی نیست و احتمالاً پس از «طعامی» نیز یک حرف ربط «که» از قلم کاتب افتاده، یعنی جمله ظاهراً چنین وضعی داشته است:
... رحمت خدا بر آن کس باد که طعامی «که» آرزو دارد، بخواهد. از بهر وی بسازیم.

۳. رک: لوح رایانه‌ای، «تراث ۳».

۴. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۹.

۵. رک به: لوح رایانه‌ای «تراث ۳» و کشف الاسرار و عدة الأبرار؛ رشید الدین میبیدی؛ به‌اهتمام علی اصغر حکمت؛ امیرکبیر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۴۰۲. ضمناً در نگاشتن مطالب راجع به دو بیت مذکور از راهنمایی‌های عالمانه دوست بزرگوارم حضرت جویا جهانبخش طال بقاه/بقاه فیض یاب گشته‌ام.

- «چنانکه رسم و آیین ملوک است که نقیبان بر لشکر گمارند در وقت کار تا صف لشکر برقرار بدارند و یکی بر صف پیشی بگیرد». (ص ۱۵۴)

اصلاً به معنای جمله عنایتی فرموده اند که نقیبان را برای چه بر لشکر گمارند! می گوید نقیبان را بر لشکر گمارند تا ... یکی بر صف پیشی «نگیرد»! یعنی به تعبیر امروز، کسی صف را به هم نزند.

- «و در جمله هر که در حق مریدان پاس این حقایق نگه «دارد»، او را پیشوایی طالبان کردن حرام است و بر وی دعوی پیری غرامت است». (ص ۱۹۰)

اگر یک عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و یکی از اهالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، این عبارت قصه سلیمان را به همین شکل وانهاده باشند و بدین کار خویش نام «تصحیح و تحقیق» (!) داده باشند، قصه به که باید برداشت؟! مگر در سخن مؤلف، غموضتی بوده است که مقصود وی را دریافته و آن را بازگفته کرده اند؟! متن با توجه به آنچه پیش از این عبارت آمده می گوید: هر کس به تربیت مریدان خویش اقدام «نکند»، حرام است که پیشوای آنان گردد. پس به جای «نگه دارد» نیز باید «نگه ندارد» باشد.

- «اکنون دل زنگِ نفس گرفته است و استقبالِ هوای نفس دو اسپه می دود». (ص ۱۹۱)

در اینجا نیز ظاهراً پیش از واژه «استقبال»، حرف «به» افتاده است: ... به استقبال ...

- «زیرا که آن صدیق از سر طاق بود و آن علی از سر فاقه». (ص ۲۰۷)

آخرین واژه این جمله حتماً «فاقه» (با تاء مدوره منقوطة) است، اما یک نکته دیگر نیز مورد غفلت کاتب و مباحثان چاپ کتاب واقع شده و آن این است که همسانی در نگارش دو واژه «طاقت - فاقه» نیز مورد نظر مؤلف بوده، یعنی یا باید هر دو را به شکل «طاقت - فاقه» نوشت، یا به صورت «طاقه - فاقه».

- «یکی از ظلم های او آن است که دختران را چو خراج قانونی ستاند و یک دو شب بیش بر خود بنشانند». (ص ۲۱۹)

عجیب است که باز هم عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و یکی از اهالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، این جمله را وارونه فهمیده اند! البته شاید هم عجیب نباشد! به هر حال مقصود واضح است. می گوید: پادشاه ما اولاً دختران را حق قانونی خویش می پندارد و ثانیاً هر یک از آنان را یکی دو شب پس از تصرف، رها می کند. پس فعل جمله پایانی باید منفی باشد: ... یک دو شب بیش بر خود «نشانند».

- «... ناگاه بلقیس [...] از پرده بیرون آمد [...] قامتی «مگر» بر صنوبر خنده می زد و زلفی که بر عنبر

افسوس می‌داشت». (ص ۲۲۳)

اینجا چه جای واژه «مگر» است؟! مگر در عبارت بعد، حرف ربط «که» قرینه نیست؟ پس به جای «مگر» نیز باید حرف «که» باشد: قامتی «که» بر صنوبر خنده می‌زد و زلفی که بر عنبر افسوس می‌داشت.

- «پس گفت این هدیه‌ها با ملکه خود بر که «دینار» در نظر ما خطری ندارد؛ آن شما می‌دید که نظرتان بر دنیا بود که از دین و معرفت خود بی‌خبرید. و اگر نه، آنچه آفریدگار عالم مراد داده است از نبوت و معرفت، خود دنیا را در جنب آن چه خطر؟». (ص ۲۳۶-۲۳۷)

هم بدین قرینه که واژه «دنیا» دو بار دیگر نیز در عبارت مذکور آمده و هم با توجه به اینکه هدیه‌هایی که بلقیس برای سلیمان (ع) فرستاده بود، پیش از این (ص ۲۳۴) بر شمرده شده و اصلاً «دیناری» در آن نبوده، در عبارت مورد بحث نیز به جای «دینار» باید «دنیا» باشد.

- «باد هم در زمان طفل را - بر مثالِ مادرِ «مهربانی» که فرزندِ غایب بوده را بعد العود - در کنار گرفت و روی بر بالا نهاد». (ص ۲۶۴)

«مادرِ «مهربانی» که ...» تعبیری امروزی است. قدما این «یاء» را به موصوف می‌چسبانده‌اند. پس باید «مادری مهربان» باشد. البته «مادرِ مهربان» نیز می‌تواند باشد.

- «گفتند: عاقلی «از آباد» روی به صحرائِ خراب نهد، بی‌آنکه مقصدی معین در دل او بود؟». (ص ۲۸۹)

«آباد» همچون «خراب» در همین عبارت، صفت است و موصوف می‌خواهد. موصوف آن از قلم کاتب افتاده و مباحثان چاپ کتاب را نیز پروای آن نبوده است! این موصوف محذوف و نیز واژه «صحرائِ» با «یاء» نکره هم توانند بود، چنان‌که «مقصدی» نیز این‌گونه است. پس عبارت متن با تصور آن موصوف محذوف، چنین می‌شود: ... عاقلی از [شهری] آباد روی به صحرائی خراب نهد، بی‌آنکه مقصدی معین در دل او بود؟ البته منظور راقم حروف، این نیست که موصوف محذوف (شهری) می‌بایست وارد متن می‌شد، بلکه مقصود این است که بایست در حاشیه به این نقص اشاره می‌کردند.

- «چه شود اگر از جهتِ دلداري من از بهر بت من قربانی کنی تا من بدانم که «بهر» من در دل تو قرار دارد». (ص ۲۹۲-۲۹۳)

معلوم است که «بهر» دوم تکرار اشتباهی «بهر» نخست است و واژه درست، «مهر» است.

- «آفتِ سیّم آنکه شفقتی که نیمهٔ مسلمانی است، از دل «کم» گرداند که سیران از رنج گرسنگان بی‌خبر باشند و از اینجا بود که یوسف صدیق [...] گفتی که ترسم که چون گرسنگی فراموش کنم،

گرسنگان را نیز فراموش کنم». (ص ۳۰۲)

ظاهراً به جای واژه «کم» (با کاف پارسی مفتوح)، باید «گم» (با کاف تازی مضموم) باشد. کلمات «بی خبر» و «فراموش» نیز مؤید این نظرند.

- «کار ما آراستنِ حَمَر و زَمَر بود در درونِ مردم و همچنین انواعِ ملامی آن، صنج و نی و «بیشه»». (ص ۳۲۲)

اگرچه واژه «بیشه» را لغتنامه دهخدا «سازی از نی که شبانان نوازند» معنی کرده، این مطلب را نیز افزوده است:

رشیدی گفته به معنی نی که نوازند نیشه است نه بیشه و اصح آنست که در خراسان نایی است که اصل آن از نی است و آنرا نوازند و آنرا به زبان خود، فیگو گویند و مؤلف گوید همانا اصل آن، نیچه است که به نیشه شهرت دارد. (لغتنامه دهخدا، ذیل «بیشه»)

نکته دیگر اینکه در لغتنامه دهخدا ذیل «بیشه» (با حرف «باء» در آغاز) در معنای مورد بحث ما، هیچ شاهی از متون نظم و نثر نیامده، بلکه شواهد این معنی ذیل «نیشه» (با نون) آمده است. و اما در باب «فیگو» که گفته اند به زبان اهل خراسان است، نگارنده حدس می زند - و البته بر آن پای نمی فشارد - که «فیگو» تلفظی از «پیغو» باشد که از جمله معانی آن، «منقار مرغان» است (لغتنامه دهخدا) و «منقار» با «نیش» و «نیشه» بی ربطی نیست. و العلم عندالله.

بنابراین در جمله مورد بحث از قصه سلیمان، هنگام برخورد با واژه «بیشه»، از «نیشه» نیز در متن یا حاشیه نباید غفلت می شد.

- «بدان که سلیمان را - علیه السلام - در غزا کردن رغبتی صادق بود و قمع اعدای دین او را موافق می نمود و به سبب آن همواره دلش «پاسبان لیک» نگران بودی و به هر طرف که از اسب نیک نشان دادندی، دیوان و پریان را بفرمودی تا آن را حاضر کردند و نیز او را از پدر، اسبان نیک از نژاد اسبان عمالقه مانده بود». (۳۸۱)

اگرچه در مقدمه این مقاله گفتیم که تصحیح نسخه های منحصر به فرد آسان نیست، دست کم در اینجا آن مایه هم دشوار نبوده که عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و دوستستان در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، «پاسبان نیک» (به اسبان نیک) را «پاسبان لیک» بخوانند! خاصه آنکه در ادامه عبارت، «اسب نیک» و «اسبان نیک» باز هم آمده است!

- «غفلت آدمی نگر که غرابی با عمر «اند ساله» از خرابی به آبادی رفتن روی نمی بیند و آدمیزاد با عمر

کوتاه [...]». (۳۸۹)

حتی اگر مباحث چاپ این متن تا کنون سخنی در باب «جان درازی» زاغان به گوششان نرسیده باشد، در همین متن و در همین صفحه، درست هفت سطر بالاتر از جمله مورد بحث چنین آمده است: «غراب گفت یا نبی الله، یک سبب این است و سبب دوم آن است که چندین هزار سال از عمر گذرانیدم...». بنابراین در ما نحن فیه نیز به جای «اند ساله» باید «اند هزارساله» باشد.

- «آفریدگار عالم خاتمت عمر همه بر سعادت کناد و رحمت و مغفرت در حق کرامت؛ بمته و جوده [...]». (ص ۴۲۲)

باز هم چراغی پیش روی داشته اند، اما به بیراهه رفته اند! میان دو واژه «حقی» و «کرامت»، واژه «همه» جا افتاده است. این کلمه (همه)، چنان که می بینیم، در جمله قبل نیز آمده، اما آقایان نه به بی معنی بودن «حقی کرامت» توجه فرموده اند و نه به ذکر واژه «همه»، در جمله پیشین!

۲. تصحیح ها و حدس ها

در پاورقی های کتاب قصه سلیمان برخی افادات آمده است که شماری بسیار از آنها نیز جای تأمل دارد. از آن موارد پرشمار، حدود بیست مورد را استخراج کرده بودم که چند مورد را در اینجا مطرح می کنم:

- «[...] آواز شنیدی که خنک تو را ای پسر داود که خلافت آدم و ملک روی زمین، نام زد توست و اگرچه سلیمان از آن در جوال نشدی که او هنوز ولی بود نه نبی». (ص ۶۳)

در حاشیه نوشته اند: «جمله اخیر خالی از تشویشی نیست»، (پایان حاشیه) در حالی که جمله مزبور هیچ تشویشی ندارد و اگر حرف «و» در «و اگرچه» زائد به نظر می رسد، باید دانست که این کاربرد، ویژگی سبکی است و حرف «و» زائد نیست. حرف ربط مرکب «و اگرچه» که در این کتاب بارها به کار رفته، به معنی همان «اگرچه» (= هر چند) است. پس معنای جمله مورد بحث این است: «هر چند سلیمان از آن [آواز] فریب نمی خورد؛ زیرا او هنوز ولی بود و به پیامبری مبعوث نشده بود.

مقصود اینکه «ولی» برخلاف نبی ممکن است فریب بخورد، اما سلیمان (ع) در حالت «ولایت» نیز فریب نمی خورد.

- «آداب خدمت پادشاهان بدانند، بایستی که در فرمانبری حق آن کردند که از نایبان خود در فرمانبرداری چشم دارند». (ص ۶۴)

در حاشیه نوشته اند که «به نظر می رسد» در این عبارت، «آشفستگی باشد، یا عبارتی مثل «آنان که» از سر

سطر ساقط شده یا کلاً سطری افتاده باشد». (پایان حاشیه)

اگر عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و دوستشان در فرهنگستان زبان و ادب فارسی به جای کسرۀ واژه «خدمت»، «دو نقطه» (: در مقابل آن نهاده بودند، دیگر لازم نبود که این همه افادات بی‌وجه بفرمایند. در آن صورت، عبارت مذکور چنین شکلی به خود می‌گرفت: «آدابِ خدمت: پادشاهان بدانند بایستی که در فرمان بری حق، آن کردند که از نایبان خود در فرمانبرداری چشم دارند». لابد اکنون دریافته‌اند که معنای این جمله این است که پادشاهان بدانند که باید خدای را چنان اطاعت کنند که انتظار دارند زبردستانشان آنان را اطاعت نمایند.

- «و سلیمان ایشان را منع می‌کرد و می‌گفت که خلیفه خداست و مخالفت فرمان شریعت «بُود» و از اشارت او چسبیدن سببِ عقوبت باشد». (ص ۷۸)

در حاشیه درباره‌ی واژه «بُود» نوشته‌اند: «کذا و ظاهراً بخشی از عبارت افتاده است. مثلاً شاید چنین بوده: «مخالفتِ فرمان او مخالفتِ فرمان شریعت بُود»». (پایان حاشیه)

در این باب، حدسِ آسان‌تر این است که واژه «بُود»، زائد است. در این صورت جمله دوم از تعقید خواهد رست و بدین صورت در خواهد آمد: ... و مخالفتِ فرمان شریعت و از اشارتِ او چسبیدن، سببِ عقوبت باشد.

- «داود نبی را در آن وقت که آن زلت افتاده بود و قدرش به غرامتِ آن، چو «یاوه‌گیان»، سر و پا برهنه می‌دوانید [...]». (ص ۸۷)

در حاشیه با نوشتن کلمه «کذا» در باب واژه «یاوه‌گیان» نشان داده‌اند که واژه مذکور از نظر ایشان مورد شک و تردید بوده است، در حالی که «یاوه‌گیان» (به همین شکل، بدون «ه‌اء هوز») در لغتنامه دهخدا به معنای «گمراهان» آمده و شواهد آن نیز یک مدخل بالاتر ذیل «یاوه‌گی» ذکر شده است.

- «چون آفریدگار عالم، خطبه جلالیت بنده [ای] یاد کند که بر زبردستی خشم «ندانند»، از کرم کی روا دارد که بر بندگان مومن [...] خشم راند؟ [...]». در خشم شدن دیگر است و خشم راندن دیگر. در خشم شدن اختیاری نیست، اما خشم راندن اختیاری بُود». (ص ۹۷)

در حاشیه در بابِ «ندانند» نوشته‌اند: «ظاهراً: نراند»، (پایان حاشیه) اما با وجودی که در ادامه عبارت، «خشم راندن» دو بار و «خشم راند» یک بار دیگر آمده، قید «ظاهراً» وجهی نداشته است و ضبط «خشم نراند» قطعی است.

- «الهی، به فضلِ خود مرا از احوالِ قیامت سلامت ده و به لطفِ «خودم» از عقوبتِ آن جهان امان

فرست». (ص ۱۲۱)

در حاشیه در بابِ واژه «خودم» نوشته اند: «کذا؛ شاید: خود مرا». (پایان حاشیه)

الله اکبر! یعنی یک عضو هیئت علمی دانشگاه تهران با یکی از اهالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (!) اگر عقلشان را سر هم کنند، باز هم متوجه نمی شوند که در جمله مزبور، «به لطفِ خودم» نیز یعنی «به لطفِ خود، مرا»؟!

- «یا نبی الله، بدان که در عنفوان عمر و «شروع» جوانی من نیز جامه رعنیان پوشیدمی». (ص ۱۳۸)

در حاشیه در باب واژه «شروع» نوشته اند: «اصل: شرح». (پایان حاشیه) می بینیم که ضبط متن را به واژه «شروع» تحریف فرموده اند و این تحریف، بی تردید از این رو بوده که نه عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و نه دوست فرهنگستانی شان تا کنون واژه «شَرخ» با «خاء» معجمه، در اینجا به معنای «اول جوانی و امر» (لغتنامه دهخدا) و نیز تعبیر «شَرخِ شباب» به سمع مبارکشان نرسیده است! طوبی لهم و حُسْن مآب!

- «و هو علی کل شیءٍ قدیر والله اعلم». (ص ۱۶۵)

در حاشیه نوشته اند: «اصل: قد یرواه اعلم»، (پایان حاشیه) اما باز هم در متن، دخیلی بی وجه نموده اند؛ زیرا ضبط متن درست بوده است. با این توضیح که همچنان که امروز برخی واژه «الله» را احتیاطاً «...» می نویسند، کاتبان کهن نیز نظیر همین کار را انجام می داده و کلمه «الله» را به صورت «اه / اة» می نوشته اند. شواهدی چند از این کاربرد را از جمله می توان در کتاب ارجمند رسائل العشاق و وسائل المشتاق^۶ که چندی پیش جناب جواد بشری چاپ عکسی آن را ارائه کرد و سعیش مشکور باد، در صفحات ۳۱، ۷۹، ۸۴، ۱۲۸، ۱۸۲ (رَجْمَةُ اة) و ۵۵ (انشاء اة) دید. بنا بر این مقدمات، ضبط عبارت مورد بحث نیز با رعایت فاصله درست میان کلمات چنین بوده: و هو علی کلِّ شیءٍ قدیر و اة [= و الله] اعلم؛ و نیازی به «شَدْرُسنا» نداشته است.

- «مفسران بر آنند که درخت انگور بود؛ عجب درختی بود که میوه او آدم را از بهشت به درآورد و آدمیان را به دوزخ می برد». (ص ۲۹۲)

در حاشیه مطلبی نوشته اند حاکی از اینکه قبل از «آدمیان را» «ظاهراً عبارتی مانند «شراب او» از متن افتاده است»، (پایان حاشیه) اما چه می توان کرد که این حاشیه نیز راهی به دهی نیست! مگر ضبط متن به همان صورتی که بوده، چه عیبی داشته است؟! می گوید: عجب درختی بود که میوه او (یعنی

۶. رسائل العشاق و وسائل المشتاق (نسخه برگردان دست نویس شماره ۳۰۵۵ در کتابخانه آلمالی ترکیه، کتابت ۶۸۵ق)؛ به کوشش جواد بشری؛ انتشارات دکتر محمود افشار، با همکاری انتشارات سخن، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۹۹.

انگور] آدم را از بهشت به درآورد و [همین انگور، آنگاه که شراب گردد] آدمیان را به دوزخ می‌برد.

- «آن بت به وی داد و به امید آن که مگر با وی توّدد می نمود». (همان)

در حاشیه آورده‌اند: «کذا، ظاهراً باید وجهی التزامی از فعل بیاید». (پایان حاشیه)

عجیب است که مباحثان چاپ کتاب که این مایه علاقه به افزودن عباراتی به جای جای متن داشته‌اند، در اینجا التفات نرموده‌اند که گویا پس از واژه «مگر» عبارتی افتاده و در این عبارت افتاده بوده که «وجهی التزامی» به کار رفته بوده است! می‌توان تصور کرد که عبارت متن همراه با جمله فرضی محذوف، چیزی در این حدود بوده است:

«... به امید آن که مگر [مسلمان شود] با وی توّدد می نمود».

و عبارت بعدی متن نیز مؤید این حدس تواند بود، آنجا که می‌گوید: «... سلیمان را از وی جز مشاهده و مکالمه حظّی نبود و آن هم از بهر دعوت کردن به اسلام».

- «به پیمبر آن عهد و وحی آمد از حق که این ظالم را بگو که من تو را در میان بندگان خود نیابت دادم تا «تشنیع» مظلومان و فریاد ستم‌رسیدگان از حضرت من دور داری یا تو روز را «واقف» شکار و شراب کنی و شب را موسم عشرت و خواب گردانی؟». (ص ۴۰۰)

در حاشیه در باب «تشنیع» نوشته‌اند: «اصل: تشفیع» (پایان حاشیه) و ظاهراً ضبط متن (تشفیع) درست بوده و نیازی به تضحیح آن نبوده است. «تشفیع» یعنی «شفاعت کسی بدادن». (لختنامه دهخدا) پس معنای عبارت این است که: ... به این پادشاه ظالم بگو آیا من تو را در میان بندگانم جانشین خود کردم تا به نیابت از من شفاعت مظلومان کنی و فریادرسشان باشی و رسیدگی به این امور را از بارگاه من دور کنی، یا مشغول شکار و عیش و عشرت گردی؟!!

همچنین در حاشیه در باب واژه «واقف» با قید «کذا» به درستی تردید کرده‌اند، اما گام بعدی این بوده که حدس بزنند واژه مورد نظر «وقف» بوده است، یعنی جمله چنین شکلی داشته: «... یا تو روز را وقف شکار و شراب کنی...؟».

۳. کتابی بدون فهرست منابع

از عجایب کتاب قصه سلیمان این است که فهرست منابع و مأخذ ندارد! در واقع ماجرا از این قرار است که دو تن از اهل «علم» و «فرهنگ» متنی از حدود قرن هفتم هجری را به چاپ حرفی رسانده‌اند و بر این کار نام «تصحیح و تحقیق» نهاده‌اند و لابد چون یکی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و دیگری از اهالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده‌اند، در این «تصحیح و تحقیق» خویشان را

از مراجعه به هر کتاب و مقاله‌ای مستغنی یافته و در بساختن این کتاب، چشم بر هر مسطوری بسته‌اند. البته در اینجا باید افزود که در این چاپ حرفی زحمت کشیده‌اند و در بخش «فهرست اشعار فارسی» مشخصات بیست و هشت کتاب را در حاشیه صفحات آورده و اشعار را بدان‌ها ارجاع داده‌اند!

فرجام سخن

آنچه در این مقاله آوردیم، اندکی بود از بی‌سامانی‌های پرشمارِ راه‌یافته در این متن ارجمند که برای پرهیز از اطاله کلام به ذکر همین موارد بسنده کردیم. هم بدین خاطر از سخن‌گفتن در باب فهرست‌های نه‌گانه کتاب چشم پوشیدیم و خدای را سپاس که قصه سلیمان از بند «تعلیقات» نیز آزاد بود و کار را آسان کرد! باید امیدوار بود تا روزی که شایستگی قابل توجهی برای «تصحیح» متون نیافته‌ایم، شهوت تصحیح را که حاصلی جز ویران‌کردنِ نفایسِ متون عتیق ندارد، به تیغ تقوا در نفس خویش نابود گردانیم و برای کسب رتبه‌ها و امتیازهای اداری تمهیداتی دیگر بیندیشیم.